

ماهی قرمز مغرور

یکی بود یکی نبود، غیر از خدای مهربون هیچ کس نبود...



یکی بود یکی نبود، غیر از خدای مهربون هیچ کس نبود.

توی یک برکه بسیار زیبا دسته ای از ماهیها و قورباغه ها کنار هم به خوبی و خوشی زندگی می کردند، توی کارها به هم کمک می کردند، حتی اگر یک دشمن مثل مرغ ماهیخوار یا موجودات دیگری به برکه آنها نزدیک می شدند قورباغه های نگهبان خیلی سریع به همه خبر می دادند تا فرار کنند، همه باهم خوب و مهربون بودند به جز یکی از ماهیها. توی این برکه زیبا یک ماهی قرمز کوچولو که دمش سه تا باله بزرگ و زیبا داشت زندگی می کرد، ماهی قرمز ما چون فکر می کرد با بقیه فرق داره و از همه زیباتره، مدام توی برکه این طرف و آن طرف می رفت و به همه می گفت: ببینید باله های من توی آب چه قدر قشنگ میشه وقتی شنا می کنم، می بینید من چه قدر از همه شما زیباترم، هیچکدام از شماها به زیبایی من نیستید.

خلاصه ماهی قرمز قصه ما هر جا می رفت فقط از خودش تعریف می کرد، به خاطر همین هم بود که بقیه باهاش دوست نبودند و اون توی برکه به اون بزرگی تنهای تنها بود و هیچکس نبود تا باهاش بازی کنه. روزها همین طور می گذشت و می گذشت، تا اینکه یک روز، ماهی قرمز بر خلاف قانون برکه رفته بود روی آب تا به قورباغه های نگهبان باله هاش رو نشون بده، ولی ناگهان یک مرغ ماهیخوار بدون اینکه ماهی قرمز بفهمه نشست کنار برکه و خیره شد به ماهی قرمز.

قورباغه های نگهبان حسابی ترسیده بودند، یکی از اونها خیلی سریع رفت توی آب و خودش رو به ماهی قرمز رسوند و آرام بهش گفت: ماهی گلی زود برو زیر آب الان ... اما قرمزی پرید وسط حرفش و گفت: چون من از تو زیباترم به من حسودی می کنی برای همین هم میخوای من برم زیر آب، اما اشتباه می کنی من زیر آب نمی رم.

برای همین چرخی زد و کمی آن طرف تر رفت، غافل از اینکه مرغ ماهیخوار برای او چه نقشه ای کشیده. در همین هنگام ماهی قرمز به بالا پرید، بالا پریدن همان و شکار مرغ ماهیخوار شدن همان. مرغ ماهیخوار ماهی قرمز مغرور را در یک چشم به هم زدن خورد و از آنجا پرواز کرد و رفت. بله دوستان عزیزم این است سرنوشت کسی که مغرور و از خود راضی باشد.

به خاطر همین هم هست که خداوند در قرآن می فرماید:

« وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ »

خداوند دوستدار هیچ متکبر خودستایی نیست.

آیه 23 از سوره حدید